

شماره ۸۱۳ یکشنبه ۳۰ مهر ۱۳۸۵

سحرناز سمعی نژاد

<div>آنچه خواهید خواند بخش دوم از گفت‌وگو با علی اصغر سعیدی استاد جامعه‌شناسی دانشگاه تهران است. این گفت‌وگو به مسائل دولت رفاه و سیاست اجتماعی در ایران معاصر می‌پردازد. همان‌طور که در مقدمه بخش اول هم اشاره کردیم، تاریخ انجام گفت‌وگو پیش از عزل وزیر رفاه و شکل‌گیری بحث‌های اخیر پیرامون این وزارتخانه است.</div>
<div>■ ■ ■</div>
<div>■ آقای دکتر سعیدی! به نظر شما از لحاظ سیاست‌های اجتماعی اهم مسائلی که در شرایط کنونی ما را تهدید می‌کنند، کدام هستند؟</div>

البته من نمی‌توانم با قاطعیت پیش‌بینی کنم چون در جامعه پربریم و هراس‌فلی (risk society) که ناشی از روندهای اخیر جهانی شدن یعنی رشد فناوری‌های جدید و علم و دستاوردهای علمی است، نمی‌توان به سادگی قیل پیش‌بینی کرد. قلمرو پیش‌بینی محدود شده است چون اگر بشود پیش‌بینی هایش درست بود باید به قول آنتونی گیدنز براساس نظر متفکران عصر روشنگری هرچه دستاوردهای علمی و شناخت علمی را بیشتر می‌شد نتوانیم قدرت پیش‌بینی و کنترل‌مان را افزایش دهیم، در حالی که بشر در آستانه قرن بیستم هرچه بیشتر مجهولات و نادانی‌هایش بیشتر شده است. اما می‌توانم چند مثال بزنم. می‌دانید که شورش‌های سال گذشته در فرانسه ریشه‌اش به نظام رفاهی و سیاست‌گذاری‌های اجتماعی آخر دهه ۱۹۷۰ میلادی برمی‌گشت که نظر از عمل عقب افتاده بود. ما در شرایط فعلی مسائل به مراتب مهم‌تری داریم. کودکان مهاجر آن دهه در فرانسه تمامی مزیت‌های رفاهی را دریافت می‌کردند اما در جامعه پرتبعیض رشد کردند. اما نگاه کنید به وضع برخی مهاجرین به ویژه کودکان در جامعه ما که از حداقل‌های آموزشی محروم هستند و نظام آموزشی آنها را به حاشیه رانده است. یا مسئله بازنشستگی که به شدت بحرانی می‌شود. دولت ممکن است محدودیت‌های خودش را داشته باشد اما وظیفه‌ها دانشگاهی ما در روشنگرانی عمده کارها را به اجتماعات محلی و مردم بسپارد آیا رفتن به سمت آن نوع جامعه در فقدان گفتمان رفاهی ممکن است؟ حتی اگر شما بگویید که برخی وظایف دولت از جمله دادن این اطمینان به مردم که در برابر مخاطرات روزافزون اجتماعی حداقل زندگی رفاهی اعم از بهداشت، مسکن و درمان آنها را تضمین می‌کنند (نیز از اساقط نمی‌شود باید هم نمی‌توانید بدون وجود گفتمانی در بین مردم و متخصصان، حوزه عمل دولت و مردم را تعیین کنید. در حقیقت این گفتمان است که تضمین‌کننده اجرای برنامه‌ها است.

■ **شما از مدیریت بحران حرف زدید. برای من خیلی مهم است که در حقیقت جامعه ما فقط وقتی به حرکت درمی‌آید که با بحران مواجه بشود. به نظر می‌رسد که در ایران نوعی اجتناب‌ناپذیری از مواجه شدن با بحران‌ها وجود دارد. این نشان می‌دهد که ما اساساً برنامه‌ریزی‌های بلندمدت نداریم. در حقیقت در بحث سیاست‌گذاری اجتماعی هم به نظر می‌رسد با چنین مشکلاتی مواجه هستیم. یکی دلایل هم که برنامه‌ریزی بلندمدت شکل ندهد به این است که همه چیز وابسته به این است که کدام گروه سیاسی قدرت بگیرد. چون هر گروه روش خودش را می‌خواهد در تمام برنامه‌ها، چه کوتاه‌مدت و چه بلندمدت اعمال کند. به این ترتیب برنامه‌ها بیشتر از آن که وابسته به پارامترهای عقلانی-اقتصادی باشند، سیاسی‌اند. یعنی مفاهیم گره می‌خورد با مسائل سیاسی و خیلی پیچیده‌تر می‌شود.**

بله اتفاقاً وقتی شما از بحران صحبت می‌کنید همانطور که گفتم مسئله روشن‌تر می‌شود. به نظر من همه جامعه ما نمی‌تواند خودش را از موقعیت جهانی شدن دور قرار بدهد. ما به شرایط جهانی شدن فرار داریم که هم فرصت‌های جدید و هم محدودیت‌ها و مشکلاتی را پیش رویمان قرار داده است. در این شرایط شما می‌توانید ببینید که ما در شرایط رفاهی قرار داریم و باید اتفاقاً مدل مدیریت بحرانمان را مشخص کنیم. این را با سیاست‌گذاری اجتماعی باید انجام داد. بسیاری حتی در ایران کل مسائل اجتماعی را در گرو مسائل اقتصادی می‌دانند. این هنوز بحث نشده است و خودش گروگان فقدان گفتمان سیاست‌گذاری اجتماعی است. در حالی که مثلاً نظریه‌پردازان اروپایی به ویژه راه سومی‌ها این بحران را ناشی از بحران مدیریت مالی نمی‌بینند که برایش صرفاً راهکارهای اقتصادی دیدند که چطور توان رو به‌رو هستیم، سبک‌های روزافزون زندگی جوانان که هویت‌بخش بیک هستند، تمام اینها نشان می‌دهد که ما لایحه در یک وضعیت جدیدی قرار گرفتیم که مشخص نیست فاصله ما تا بحران چقدر است اما مشخص است که وضعیت در حال دگرگونی است و چهره خودش را از زوایای مختلف نشان می‌دهد و ما بایستی یک نحوه مدیریت سیاست‌گذاری اجتماعی داشته باشیم. مانند دیگران حداقل می‌توانیم این بحث را مطرح کنیم:

موانع و مزایای گفتمان سیاست اجتماعی در گفت‌وگو با علی اصغر سعیدی

لیبرالیسم را بی‌عدالت کرده‌ایم

مدیریت بحران را مالی می‌توانیم نگاه کنیم. اما فکر می‌کنم قضیه را بایستی در یک Context سیاست‌گذاری اجتماعی به عنوان ورود به جامعه پربریم دید که مصداق هایش روزبه‌روز بر ما تحمیل می‌شود. به طور مثال ایدز، کودکان خیابانی، اشتغال و بیکاری جوانان. همه اینها بیم و نگرانی‌های اجتماعی به بار می‌آورد. قضیه حل می‌شود، یعنی اقتصاددانانی که معتقدند «برای توزیع مجدد ثروت باید اول به انگیزه‌های تولیدگران توجه کرد، اول باید ثروتی تولید شود تا بعد توزیع شود»، اگرچه این مسئله حرفی منطقی به نظر می‌رسد اما چون هنوز در حوزه خلاء گفتمانی وجود دارد مورد تجزیه و تحلیل قرار نگرفته است. اساساً در کشورهای که بحث سیاست‌گذاری اجتماعی رشد دارد این‌گونه بحث‌ها جزء تاریخ اندیشه‌های اقتصادی شده است. امروزه سرمایه‌گذاری در بهداشت و آموزش و کاهش فقر به عنوان مقولات سیاست‌گذاری اجتماعی و توسعه اقتصادی به شمار می‌روند. اما در جامعه ما آن قدر گفتمان رفاهی ضعیف و مقطع است که این نوع ادعاها به عنوان امری بدیهی تلقی می‌شود. اساساً این بحث که انگیزه تولید ثروت اول می‌آید بعد توزیع ثروت، رهیافتی منسوخ شده است. گفتمان سیاست‌گذاری اجتماعی تمامی اینها را در یک مجموعه می‌بیند. بحث‌های توسعه پایدار هم همین مسئله را دنبال می‌کند. این نوع نگرش‌ها در بیشتر رویه‌های مستقر در نظام آموزش، بهداشت و درمان نیز وجود دارد. تنها با استقرار سیاست‌گذاری اجتماعی جامع براساس گفتمان رفاهی است که می‌توان تمامی این امور بدیهی را به چالش کشید.

است که به این نوع بحث‌ها حداقل یکی دو دهه کرده است. حتی برنامه‌های اقتصادی هم در یک Context سیاست‌گذاری اجتماعی دیده می‌شود. یعنی این سؤال این طوری مطرح می‌شود که ما زندگی می‌کنیم که کشور باثباتی داشته باشیم، زندگی می‌کنیم که کشور به صلح داشته باشیم زندگی می‌کنیم که کشور کمتر در فقر داشته باشیم. مثلاً نگاه کنید به آلمان یا فرانسه و یا حتی انگلستان به ویژه تحت حکومت همین تاجر که پیرو هایتک بود. آیا با تمام مشکلاتی که کشور دولت رفاهی برایشان پیش آورد نمی‌توانستند دست از آن بکشند؟ شما نگاه می‌کنید در آلمان حوزه Politics چه‌چ‌ها چه راست گزرها، به‌رغم بحرانی که در آن هستند چه به لحاظ مالی و غیره، و مشکلاتی نظیر ابعاد بازنشستگی و بحران مالی صندوق‌های بازنشستگی بدون اندوخته، ولی دست از این مسئله یعنی رفاه بر نمی‌دارند. به چه علت است؟ یا در آمریکا یا حتی در اکثر کشورهای اروپایی. درست است که دولت رفاهی در بحران است ولی شما نگاه کنید توسعه اقتصادی را برای رفاه اجتماعی دنبال می‌کنند. برای اینکه رفاه اجتماعی صلح می‌آورد. پنجاه سال است در اروپا جنگ نبوده است. اتفاقی‌ها به علاوه بحران ریسک‌های جدیدی است که ناشی از تعامل بازنابی و فعال انسان جدید با محیط زیستش است. یعنی آنها به غیر بحران مالی باید بحران

ریسک‌های جدید را هم سر و سامان دهند. ■ **برقراری دولت رفاه یعنی اینکه باید سرمایه‌گذاران، پرداخت‌کنندگان و مصرف‌کنندگان را در حقیقت به یک تعادلی در نظام بازار رساند. به نظر می‌رسد در ایران با بخار همان اولویت مسئله هستی‌تی مردم و اجتناب از بحران همیمنه‌ها ما مجبور شده‌ایم به اینکه در لحظه حداقل رضایتی را برای مصرف‌کنندگان پیش بیاوریم.**

البته در چنین شرایطی می‌شود برنامه‌های حداقلی را در نظر گرفت. چون بالاخره یک نیازهایی است که باید به طور عاجل با آنها برخورد کرد. اتفاقاً در این‌گونه برنامه‌ها فکر می‌کنم اختلاف فکری وجود نداشته باشد و نمی‌توان منتظر تولید ثروت و انگیزه‌های تولیدگران بود. در همین انگلستان خانواده‌های هستند که سه نسل بدون انقطاع مستمری بیکاری می‌گیرند. یعنی پدربزرگ و پدر و پسر. اما این را به پای فرهنگ فقر هم نگذاشته‌اند. بلکه برخی برسی‌ها نشان داده است که منطقه مسکونی یکی از غلل فقر است و تا دولت مثلاً حمل و نقل و دیگر مسائل را حل نکند سرمایه به آنجا نمی‌رود. به هر حال محرومانی از این دست در تمام جوامع وجود دارند که تنها دولت باید مداخله کند و این اجرائی برنامه حداقلی برای فقر حداقل کار است. اما بعد از این می‌توان جهت‌گیری برنامه‌های رو به حداکثری را به سمت همون برنامه‌هایی برد که می‌گویند برنامه‌های توسعه‌محور یا توسعه محلی‌محور، که نقش مداخله‌گرانه دولت را نیز کاهش می‌دهد. البته این هم باز هم بر می‌گردد به این که گفتمان رفاهی راه بیفتد.

برنامه اجتماعی و حوزه سیاست

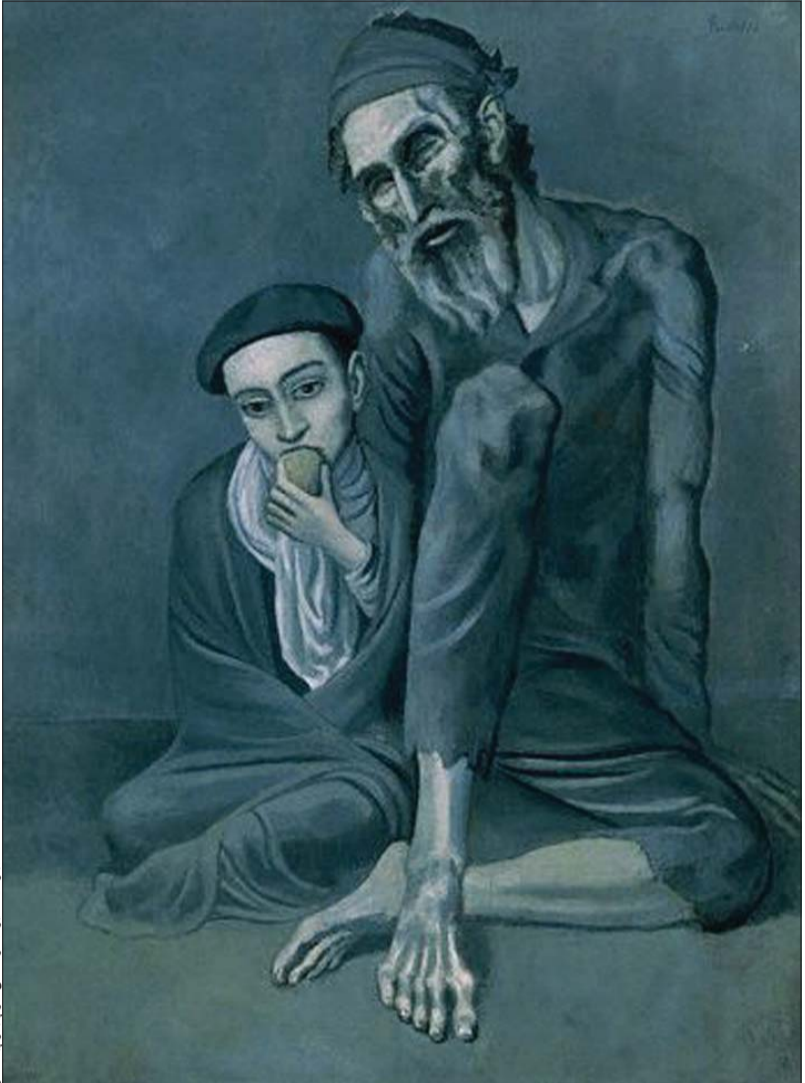
اگر کسانی نگران منفعَل شدن حوزه سیاست هستند بد نیست به این حرف راه سومی‌ها توجه کنید که ارائه برنامه‌های اجتماعی از جمله فراهم کردن کالاهای عمومی، تنظیم بازارها به سود منافع عمومی و توسعه فعالانه نیروی انسانی از طریق کارا کردن نظام آموزشی است که حوزه سیاست را فعال می‌کند. همان چیزی که چپ و راست کلاسیک از آن هویت می‌گیرند یعنی برنامه ریاست جمهوری مسئله جالبی که اتفاق افتاد و قرائن آن وجود دارد این بود که افراد زیادی در آن رویه موجود یعنی مقابله عقل و دیوانگی فوکویی که قبلاً بحث کردیم تمایل ورود به این گفتمان را پیدا کردند. به نظر من ورود اقتصاددانانی که عمدتاً در



دوران تعدیل اقتصادی روی خوشی به بحث‌های سیاست‌گذاری اجتماعی نشان نمی‌دادند حاکی از توجه برخی نخبگان به مساوات‌گرایی است. این بار آنها با تجربه گذشته اتفاقاً هیچ بحث صرف اقتصادی نکردند و به بحث‌های عدالت پرداختند و تا اندازه‌ای روشنفکران چپ‌گرا را خلع سلاح کردند و نشان دادند که تنها چپ‌ها میراث‌دار و محط بحث‌های مساوات‌گرایانه نیستند. چیزی که

لیبرال‌های غربی نیز استدلال می‌کنند. این مسئله خیلی جالب بود و این داشت نشان می‌داد که ما در کشورمان داریم می‌رویم به سمتی که بحث گفتمان در این حوزه شکل می‌گیرد. پیش از آن هم برخی روشنفکران دینی بحث عدالت و آزادی را مطرح کرده بودند و زمینه‌هایی را شکل داده بودند.

اندیشه



نقطه‌نظر جامعه‌شناسی اقتصادی و جایگاه حوزه‌های بین‌رشته‌ای حتی در فضای دانشگاه‌ها نسبت به سایر حوزه‌های جامعه‌شناسی مضاف، غریب به نظر می‌رسد. در حقیقت دانشجویهایی که می‌آیند خیلی زودتر به گرایش‌های دیگر جامعه‌شناسی مضاف گره می‌خورند، اما به این گرایش نه. این مسئله را چطور ارزیابی می‌کنید؟

اینها به نظر من ناشی از موقعیت نهضت میان‌رشته‌ای در ایران است. جالب است بدانید که مثلاً موقعیت جامعه‌شناسی اقتصادی در ایران، اگر موقعیتی داشته باشد، به سبب خدمات اقتصاددانان است که در عمل دریافتند مسائل اقتصادی ایران راه حل صرف اقتصادی یا در اقتصاد رایج (main stream) ندارد و به آموزش و فرهنگ توجه کردند. سیاست‌گذاری اجتماعی هم که به تغییرات اجتماعی اهمیت می‌دهد چنین وضعی دارد و جامعه‌شناسان ایرانی به این حوزه کمتر پرداخته‌اند. اگر هم تا حد بحث تغییر بوده از منظر اپیدئولوژیکی مطرح شده است.

■ اهمیت مسئله دقیقاً اینجا است؟

دقیقاً، یعنی خود توسعه‌نیافتگی اقتصادی که ما در ایران درگیر هستیم خودش نشان می‌دهد که توسعه اقتصادی را نمی‌شود بدون توجه به مسائل اجتماع و فرهنگ متحقق کرد. البته اینها را زیاد بحث کرده‌اند و تقریباً جا افتاده است اما دستگاه برنامه‌ریزی هنوز عقب است چون سیاست‌گذاری اجتماعی هنوز در ابتدای راه است. متأسفانه تکنوکرات‌های ما این مسئله را آن هم به خاطر عقب ماندن نظر از عمل به خوبی به کار نمی‌گیرند. البته تا حدی به مشکلات نظریه‌پرداز می‌هم بر می‌گردد. شما نگاه کنید در غرب، نظریه‌پردازان، آئین‌نامه‌نویس نیستند و دستور‌العمل برای دولت نمی‌نویسند، بلکه نظریه‌پردازی می‌کنند و چنان ملموس مسئله مطرح می‌شود که به طور مثال از آن New deal درمی‌آید. منظور برنامه جدید سیاست‌گذاری اجتماعی است که در اروپا مبنای عمل قرار گرفته است. این برنامه را مثلاً آنتونی گیدنز در نمی‌آورد ولی حرفه‌پایش روشن است. پس نظریه‌پرداز می‌خیلی مهم است. اگر واقعاً کسانی که دارند به وجه اجتماعی توسعه اقتصادی می‌پردازند به این مسئله توجه کنند تا اندازه زیادی تکنوکرات‌ها یا کارشناسان و یا برنامه‌نویسان هم به این مسئله توجه خواهند کرد.

■ **باز این مسئله به نظر می‌رسد به برنامه‌های توسعه که درباره‌اش بحث شد بر می‌گردد، یعنی برآورده نیازها از طریق سازمان مدیریت، اولویت‌ها و منابع بررسی می‌شود، بودجه‌ای تخصیص داده می‌شود و در حقیقت نتیجه یک به اصطلاح کار کارشناسی، به مجلس می‌رود. در مجلس اما حداقل ۲۹۰ نماینده که اغلب‌شان هم کارشناس مستقیم این موضوعات نیستند درباره‌بودجه حق اظهار نظر پیدا می‌کنند. در حقیقت نماینده‌ها هر کدام برای توسعه اقتصادی شهر خودشان به یک شکلی آن برنامه‌ای که کاملاً به شکل کارشناسی نوشته شده است را دستکاری می‌کنند.**

خب، ولی به نظر من چند مسئله وجود دارد. یکی اینکه درست است که کار کارشناسی می‌شود ولی به سبب در نظر نگرفتن همه ذی‌نفعان از جمله نخبگان است که برنامه‌های باثباتی نداریم. همچنین در تدوین برنامه‌ها دایره نخبگان را باز نمی‌کنند. این خیلی به نظر من مهم است، البته تا اندازه زیادی این مقاومت دستگاه کارشناسی هم هست. نه اینکه آنها ندانند ولی مقاومت می‌کنند. همین مقاومت را در بسیاری مسائل مانند خدش‌های توسعه هزاره می‌توان دید. اصولاً مفاهیم جدید در برنامه‌ها به سختی وارد می‌شود و یا اصلاً وارد نمی‌شود. البته همانطور که گفتم این به دانشگاهیان و پژوهشگران برمی‌گردد. تا اندازه زیادی آنها زبان برنامه‌ریزان را نمی‌فهمند و این مقاومت به علت عدم درک متقابل است. اینها هم در تصمیم‌گیری‌های اساسی که ما خیلی اوقات به گردن مسئولان می‌اندازیم ناشی از همین امر است. نمی‌توان انتظار داشت که تصمیم‌گیران در فضای تاریک تصمیم بگیرند. شما نگاه کنید در همین بخش‌های اقتصادی که در حد فرض بکنید که بودجه و زمینه‌هایی را شکل داده بودند. بنابراین در مورد محیط زیست می‌خواهند تصمیم بگیرند یا می‌خواهند یارانه بنزین را حذف بکنند و بسیاری مسائل دیگر. شما هیچ برنامه جامعی را پیش روی تصمیم‌گیران نگذاشته‌اید. این نقص کار پژوهشگران است. البته آنها هم حرف‌هایی دارند اما وفاق نسبی در اینجاها وجود ندارد و هر تصمیمی در این وضعیت پیامدهای ناخواسته و ناشناخته‌اش زیاد است.

■ به عنوان سؤال آخر، یک جمع‌بندی از موقعیت

روزگار ۱۳

گفتارها
فلسفه‌ورزی و وریش افلاطون
امیرھوشنگ افتخاری‌راد

شاید بتوان معادل فلسفه‌ورزی را در زبان انگلیسی Philosophize در نظر گرفت. معمولاً پسوند ize را می‌توان در فارسی با پسوند – سازی معنا کرد. نمونه‌هایی از این دست را می‌توان در ترجمه‌ها یافت. بدین ترتیب فلسفه‌سازی نیز می‌تواند معادل خوبی برای واژه بارگفته باشد و شاید درست به همین دلیل باید تمایزی بین فلسفه‌سازی و تفکر (Thinking) قائل شویم. فلسفه‌ورزی یا فلسفه‌سازی بیشتر به درد «ساختن» می‌خورد. در ساختن‌ها یا ساختار باید از ابزارهایی بهره جست که دقیقاً به کار «ساختن» و حفظ ساختار موجود یا بهتر حفظ وضع موجود بیاید.

در دانشگاه‌ها چه چیزی رخ می‌دهد؟ بیش از هر چیز و در ابتدا حفظ وضع موجود است یا حفظ آنچه بوده است، پس مراکز آکادمیک تنها به این کار می‌آیند که فلسفه را در خدمت بیشتر ساختن خود به کار گیرند. اما این «بیشتر ساختن» به معنای حفظ وضع موجود است. چنین رویکردی در تمام مراکز آکادمیک دیده می‌شود. «تجاهل» سقراطی نیز تنها پوششی است که چنین مراکزی به خود می‌گیرند تا صرفاً جذابیت پنهان فلسفه را حفظ کنند. شیوه آزمون تستی یکی از تکنیک‌های ادیفی‌سازی برای جذب دانشجو و حفظ خود است. بدین ترتیب است که داوطلب در پی کسب فلسفه ابتدا باید در چهار گزینه پاسخ دهد که «مثلاً» افلاطونی یعنی چه. در دانشگاه‌های ما، فلسفه از راسطو این سوئر نمی‌آید و در همانجا متوقف می‌شود. تنها مواردی از تاریخ فلسفه رسمیت دارند و لاغیر.

ازلی نمی‌گذارند. چرا که فلسفه دانشگاهی قابلیتیی بیش از این ندارد. شاید به همین دلیل است که جلسات سخنرانی به مثابه عرضی بر تن دانشگاه‌ها در سال‌های اخیر عرض اندام کردند آن‌هم بیشتر در دانشگاه‌هایی چه در فلسفه و در دانشگاه‌های فنی. اتفاقاً سخنرانان مدعو از سوی دانشگاه – و نه کادر رسمی دانشگاهیان – خود استادان غیررسمی به حساب می‌آیند تا از فلسفه‌های غیررسمی سخن بگویند. این شیوه البته در حیطه شیوه آزمون تستی جا نمی‌گیرد درحقیقت برعکس فلسفه آکادمیک. شیوه تستی درست مطابق میل آکادمیسین هاست، چرا که در راستای حفظ ساختار آن است. دانشجویان چنین مراکزی دستشان کوتاه است از رساله‌نویسی به معنای اصیل آن. به همین خاطر نمی‌توانند یا ا فراتر از نوشتن درباره «ریش افلاطون» بگذرانند. البته آکادمیسین‌ها شیوه غیررسمی فلسفه‌گرایی را روزنالیستی و سطحی می‌خوانند و طبعاً از این که در روزنامه‌ها صفحه‌ای تحت عنوان اندیشه‌شاپ مورد ناخرسندند. ممکن است بگویند درمی‌وری‌های دریدا را به جای هر دری‌وری دیگری به خورد خلق می‌دهند یا اغلاط و اشتباهات بسیار که در نتیجه آن سطح‌نگری بسیار می‌شود به جای آن که فکر، عمق یابد. می‌گویند آنها همه چیز را ویران می‌کنند اما باید به آنها یادآور شد که برخلاف نظر آنها هستند ن دریدا نه درباره ریش افلاطون شرح و توضیح می‌دهند و نه به تحسین‌نویسی روی آورد بلکه در جزئی‌چون و چرا کرد که نتوانست همان «حفظ وضع موجود» را تکان دهد. البته این که در روزنامه‌ها، مد شد که خود را ملزم کنند حتماً یک صفحه اندیشه داشته باشند، قطعاً محل ایراد است. اما حرکت در خلاف «حفظ وضع موجود» طبیعی است که ضایعات در بر داشته باشد.

به همین دلیل است که باید مزین بین «فلسفه‌ورزی» به معنای ساختن و حفظ «وضع موجود» و تفکر به معنای تکاندن قائل شویم. تفکر، در یک نقطه استعلاعی قرار گرفته و امری پیشینی نیست که به‌طور حاضر و آماده و راحت‌الحلقومی به آن دست یافت. فلسفه‌ورزی هسانان سیاست‌ورزی است. هرآیند که در مقاله «به چه چیز تفکر می‌گویند؟» یا «تفکر چیست» ابتدا چهار مسئله که ضرورت «سنتری» را پیش آورد، پراکنس (پراکسیس) توجه کنید. ضرورت عمل و ضرورت نظریه‌پردازی که ضرورت است. چنین سنتری نمی‌تواند در جهت حفظ وضع موجود باشد. تفکر، تفکر زن در شهر لی‌لی‌پوت است. اگر نتواند تکان دهد، تفکر نیست بلکه لاس‌زن با فلسفه است. تفکر باید بتواند آن‌را که دیده نمی‌شود، ببیند. آکادمی مبتنی بر شیوه تستی و نه رساله‌نویسی اصیل نمی‌تواند چنین توانی داشته باشد. از آن بویید همان «تحسین‌نویسی» را توقع داشت. تفکر صرفاً مفیم «چیزهای بزرگ» و مفاهیم‌ارلی – ابدی چون زندگی و مرگ نیست، فلسفه آکادمی اسپر مفاهیم به اصطلاح بزرگ است؛ تفکر اتفاقاً باید بتواند در همین حیطه‌ها وارد شود. تفکر ریزه‌ها زندگی، چیزی بیاید. به همین خاطر تفکر نه به اداره می‌رود تا هشت ساعت کار پژوهشی انجام دهد و نه به زندگی‌ایمن تن می‌دهد. آنچه به کار لرن‌زدان است نمی‌تواند به «تن» تن دهد. معرفت‌شناختی آن، نامعرفت‌شناختی است. طبیعی است که فلسفه آکادمیک چنین «چیزی» را به رسمیت نمی‌شناسد، چه اگر چنین کند آن وقت دیگر نمی‌توان نام آن را تفکر گذاشت. تنها فلسفه آکادمیک به دنبال این است که «عمق» ساختار خود را به رخ کشد و به همین دلیل تفکر غیررسمی را سطحی و شتابزده می‌خواند. تنها فلسفه آکادمیک است که خود را عمیق می‌داند. این سازنده است اما برای تمام آنچه که ساختاری آلاینده دارد. ساختن آلاینش، نیاز به رفتاری طمانینه‌وار دارد. اما درست وقتی بر این آلاینش انگشت بگذاری خود متمم به آلاینده‌گری می‌شوی.

بد نیست این جمله ارزست بلوخ را یادآور شویم: «آنچه بنیامین داشت و لوکاچ از آن می‌بهره بود دیدگانی بود تمیزین برای مشاهده چیزهای جزئی‌ها، مفهم، ریزه‌های آشنایی… تأثیرگذار و نامتعارف، بنیادین نامهاهنگ و بی‌شکل که در قالبی نمی‌گنجد و از این رو شایسته عنایتی خاص و صریح‌اند.» (بنیامین ترجمه مجید مددی)